

بس در اصفهان دوتن امروز بر دین رهبرند پاسبات مذهب پاک حنیف جعفرند
 این دوتن در نه صدف امروز بکتا گوهرند دیگران بوجهل و اینان پیرو پیغمبرند
 حجة الاسلام والدین آیه الله فی الامام
 شیخ نورالله انکه نور چشم خاص و عام
 این دوتن در آسمان دین فروزان اخترند دشمن بوجهل و یش و بازوی پیغمبرند
 مستبد را خصم و بامشروطه خواهان یاورند دشمنان این دو در شرع عدالت کافرند
 بس مسلمانی بریش و سبحه و دستار نیست
 ای سا دستار کاندر آستین جز مار نیست
 کبست حر با تا که خورشید جهان آرا شود چیست این جرم سها تا بیضا شود
 آیه الله از کجا هر یسرو بی یا شود قرنهای باید که تا صاحب دلی پیدا شود
 آیه الله بکنفر اندر اصفهان یش نیست
 در چهارم چرخ یک خورشید تابان یش نیست
 کی ابو جهل لعین شایسته پیغمبر است موسی عمران شدن کی در خور هر سامریست
 بر سعادت در همه هفت آسمان یک مشتریست ثقة الاسلام بودن فیض و لطف داور است
 وانکه را اقبال کاشی ثقة الاسلام کرد
 گر مسلمان بود او را کافرو بد نام کرد (۱)
 چون وحید دستگردی دستبار اصفهان ترك جان و سر بگریید ای نژاد کاویان
 تا رهد از دست ضحاک ستم مرز کبان فر افریدون بشهر از کوه آید تا کهکشان
 بختیاری مملکت را بخت و ش یاری کند
 باز در جو آب عدل رفته را جاری کند

(۱) از تدابیر بی جای دولت استبدادی قاجار در اصفهان یکی این بود که علی رغم روحانیون مسجد شاه اصفهان که دارای نفوذ کامل بودند و لقب ایه اللهی و ثقة الاسلامی منحصر بآنان بود میر محمد تقی محله نوی آیه الله و میرزا ابراهیم چار سوقی را ثقة الاسلام لقب دادند و همین کار سبب شد که شیخ تقی معروف باقانعفی با آن نفوذ کامل و همراهی با استبداد بامشروطه همراه شد و بختیاری را باصفهان آورد .

☆ (پیام اصفهان) ☆

یکی از روحانیان مستبد معروف طهران که در دوره استبداد صغیر حکم قتل تمام اهالی تبریز و اصفهان را بدست سپاه استبداد داده بود هنگامیکه اصفهان با تبریز هم آواز و مستبد یر داز بود ناکهان بوسیله تلگراف خبر رسید که ترور و مقتول شده این خبر بشارت بزرگی بود برای شادمانی اهالی اصفهان بخاطر دارم که حاجی شیخ نورالله ثقه اسلام را همان روز ملاقات کردم و پس از مصافحه گفت **بشرکم الله بالخیر دشمن عدل و آزادی بتیر کیفر مقتول و نابود شد** ولی این خبر تکذیب گردید و معلوم آمد که تیر ییای او خورده و قابل معالجه است من همانروز این ترکیب بند موسوم به (پیام اصفهان) را ساخته و در مجمع احرار با حضور ضرغام السلطنه و حاجی شیخ نورالله خوانده و ذبیح الله خان (مخبر المله) که در آن زمان خدمات بزرگ باساس مشروطیت کرد و اکنون نمیدانم چه شده و در کجاست از اصفهان بدستبازی دوستان مشروطیت و آزادی خواهان مرکزی طهران مخبره کرد .

دو نسخه از ترکیب بند هم یکی برای محمد علیشاه و یکی برای خود شیخ بتوسط پست سفارشی ارسال گردید

پیام اصفهان

ای صبا ای دم عیسی بنهادت مضر یک عشاق وطن در همه بوم و کشور
سوی طهران ز صفاهان بیر از بنده خبر پیش آن شیخک . . . ضلالت پرور
بگو ای ذات تو بر نور تمدن ظلمات

تف بر این طینت و صد لعنت حق بر این ذات

نیستی فضل خدا فضله شیطانیستی در اباس بشری غایت حیوانیستی
کافر است آنکه بگوید تو مسلمانستی گرتو ابشرک دون حامی ایمانیستی

راستی کفر بسی به بود از آن ایمان
که بران چون تو ابوجهل بود پشیمان

ای بکامت نمک ملت اسلام حرام

منقصت چیست در آیین قویم اسلام

دوست با پستی و دشمن یلندی گشتی

تابع مذهب عباس افندی گشتی

تازه کردی بوطن فتنه چنگیزی را

ریختی خون صفاهانی و تبریزی را

منتظر باش که ملت ز تو کیفر گیرند

کیفر خون مسلمان ز تو کافر گیرند

بهمه صورت منحوس مصور گشتی

گاه از صدق به شیشال برادر گشتی

پلکنیک آسا فرمانده قزاق شدی

ننگ ملک و لك تاریخ در آفاق شدی

هفت دنده دو سه رو لنگه و بیعار توئی

تو بما دشمن و با دشمن مایار توئی

گر تو را شه بکشد جان سلامت ببرد

ورنه ملت کشد و شاه ندامت ببرد

اصل هر جنگ و جدل مایه هر شور و شری

بر حسین دیگر امروز شریح دیگری

باش آگاه که ملت همه بوجهل کشند

ناخوش ارگشته شوی ملت اسلام خوشند

آیت الله مهبت بدر دجی مرد نبیل

در نجف گشت ز رفتار شنیع تو قبیل

ای شریعی که ترا قتل حسین است شعار

هیچت آیا خبری هست صکه آمد مختار

از تو روز و وطن ما شده شام سیهست کرد آشوب نو پوشیده رخ مهر و مهست
این چه آئین سیاهست و چه کیش تبهست که عبادت شری هر چه در آئین گنهست

سنگ بر شیشه تقوی زدن از آئین نیست

شیشه ابا شتن از خون خلائق دین نیست

عدل در مرز انو شروان روز افزونست ستم از دایره بوم کبان پیر و نیت
بیست ملیون چو تو دون گر عدوی قانونست صرفه مالی اگر برد بجان مغبونست

هست چون خون سیاوش عدالت در جوش

کی ز افواه شود نور الهی خاموش

گر نهان کردی در قعر زمین قارون وار یا چو ابلیس نهان کردی اندر دم مار
بخداوند جهاندار کریم قهار که تو از ملت اسلام نیایی زنهار

گشته کردی و بسوزند تفت ز آتش قهر

عبرت خلق شوی در همه بوم و همه شهر

يك گلوله اگر از کشتن تو کرد خطا صد هزاران دگر میرسد اکنون ز قفا
منتظر باش که امروز اگر نه فردا بیشك از فرق سر نحس تو تا پنجه یا

شود از ضرب گلوله همه چون پرویزن

در سقر جان کنندت جای ز بیغوله تن

ای شده رهسپر بادیه گمراهی ❀ من وحیدم که بآیین عدالت خواهی
باندائی که رسد آنسوی مه از ماهی دهم از کفر تو بر کون و مکان آگاهی

تا که ضرب المثل خلق در ایام شوی

شهره در دشمنی مذهب اسلام شوی ❀



☆ (استیضاح) ☆

یکی از وکلای انجمن ولایتی اصفهان معروف . . . الاسلام پیچد دستیار الفاظ و از عالم معنی پیخبر و همواره الفاظ وجل عجیب و غریب برای خود نهائی و شهرت بکار میبرد .

چنانچه امروز هم در طهران یاره اشخاص از زردبان بکار بردن الفاظ وجل غریب و بی معنی در شعر و تریام فضیلت بالا رفته و میروند و الحق اگر صدر الاسلام امروز زنده و در طهران بود در میان این حکما و فضیای دینی سلطان الحکماء والافاضل بود !

وکلای انجمن ولایتی اصفهان از نطق این ناطق تنگ آمده در خواست استیضاح کردند و من این ترکیب را ساخته بتوسط یکی از وکلای محترم که الان در طهرانست برای او فرستادم .

اول تصور مدح کرده و پس از اینکه از قضیه اطلاع یافته بود با خواننده طرف شده و يك نفر شیرازی بیچاره که منشی انجمن بود و هیچ شعر هم نمیگفت فقط چون شیرازی بود مورد حمله آقا واقع گردید پس از کشف مطلب چندی هم بامن در مقام خصومت و کشمکش برآمد و عاقبت قضیه بصلح انجام یافت .

☆ (استیضاح) ☆

* (ترکیب بند) *

کیست کثر جانب ملت بیورد زود پیام خدمت حضرت ذیرفت . . . الاسلام

کای سمند سخنت سرکش و بگسته لکام بحر مواج سخن کان کهر خیز کلام

ای ملت شده از جانب (رودشت) و کیل (۱)

شد ز نطافی تو ملت بیچاره ذلیل

در صف انجمن آری چو بصد هشو جلوس با صدای خشن و گردن کج روی عبوس
از لغاتی که نه در کثر بود نی قاموس حس و هوش همه از سریری چون کابوس

آفریت بر تو و بر نطق حکیمانه تو
بختی منطق صکف بر لب دیوانه تو

گاه از صورت و گاهی ز هیولا کوئی که ز اشراق سخن گاه زمشا کوئی
که ز سفلی کهی از عالم بالا کوئی که از طرح ککنی گاه معنا کوئی
این همه یاوه کجا ربط بطلب دارد

ربط بسیار بدیوانگی و تب دارد

غایت معرفت نخرج صادو ضاد است هنرت نعره و شور و شغب و فریاد است
الحق این کله عجب صاحب استعداد است گرچه در یاوه سرانی همه کس آزاد است

لبك سی شبهه بهر چیز مقدس سوگند
که نکفت و نشنید است کس اینگونه چرند

مفردات تو در اول ز نو میبرسم باز تا مگر کشف شود هموطنان را این راز
منوع چیست و معنی چه دهد استگواز منتچس کیست و باشد چه لغت استیپاز

این لغات از کتب عبری اندوخته
یا که از جن و شیاطین لغت آموخته

منتبر بر گوی رشک بقر یعنی چه لفظ استغرار ای مظهر خر یعنی چه
منیسر ای با بوجهل بسر یعنی چه منتبزی بزاز ریش پدر یعنی چه

از چنین ساز تو و زمزمه ترازه تو
ناسخ انکر الاصوات شد آوازه تو

مفردات تو چنین است ز ترکیب وای بشکند در هم ترکیب ترا کاش خدای
بیش آهنگ و پس آنگاه در هرزه درای این چنین قافله را سوی عدم باشد رای

ای جل شقشقه نك از جلت میبرسم
معنی شقشقه های جلت میبرسم

نطق کردی که مقرنس بذنب پروین است جو ز هر در فلک اطلس مه تدوین است
عقل فعال مفرط بخط یرقین است قطعین که بعد لبه غلط تیقین است
گر بدین برهان عدلیه بود بی قانون

این نتیجه زقیاس نو کی آمد بیرون ؟ (۱)

نیز گفتی که او امرز نواهی است ملول ظن مطلق شده در شک مقید مغلول
هم مستحب و مسترصد فرغند اصول خبر الواحد گاهی حسن که مقبول
پس بدین نکته مستفقه میگویم فاش
که بود مسند نظمیہ ارادل او باش

نیز گفتی که سموات ذوات العجبک است متلقی بقبول علما فی الفلک است
کاشی نمره در خانه یقین منعمک است مکتب اسم الجن و بیال الملک است
در سه ان قلت رسد وجه تأمل بنظر

که بود این بلدیہ کفروت و کافر
نیز گفتی باحود و عشرات آلافت مرکز زاویه قائمه کوه قافت
جمع فی الهندسه مستغرق یا مر قافت پنبه شد جبر و مقابل انا هم ندافت
انا قال و بكل العلما لبس خلاف
المعارف هو ملهون و خبیث الاوقاف

نیز گفتی که بود (ق) زوقی مستشفاق مبتدا فی الخبر آمد برواق اشراق
متنحیح نشود مستمر استنشاق طاق و جفت اینجا نبود معلوم انا طاق
فلذا غله چو مستطلب شد حاله
بارطوبت ممکن استلقا با مالیه

(۱) در رد و ایراد بر ادارات جدید التاسیس اصفهان سبک کلامش این بود که مثلاً بالفاظ و اصطلاحات نجومی غلط پس از بردن بیاب استفعال بطلان اساس عدلیه را نتیجه میگرفت و یکی از اجل منشوره او که در خاطر دارم اینست (از تو غیر و انواع در عالم انبهار یستعلم که هذه البلدیة غاص باهلها نیست) و آنچه راجع بتمام ادارات دولتی اصفهان از او استیضاح شده تقریباً بلکه عیناً الفاظ و عبارات او است

نیز گفتی مترصع نشود استجناس هست مستعجزو مستحق و مستغرق ناس
استعاره است چو استکنا در کل لباس پس قد استبرهنت اینکه بود الخناس
آنکه مسترئس و مستمشق سر بازو نیست
راستی را که قد استمعخ کالمیمون است

نیز گفتی که بود منشفر اندر لاهوت آشیانههای عصفیر جمال جیروت
فک صورت ز هبولاست مقول ناسوت گفته در گوشم منقار دراز ملکوت
که اداره بولایت عاموت است و خلاف
گر چه شایور شود منوعر ذوالا کتاف



ای تهی مغز کدو کله معنی نشناس وی بصورت شر اما بحقیقت نسناس
وای چنان دشمن معنی که بناس الخناس آدمیت نه بریش است و بدستار و لباس
مشتبه گشته اگر بر تو که ناپلیونی
بخدا ناطق بی حس چو گرامافونی

... الاسلام ترا از چه لقب گشته و نام کر زریش است چرا برنشود صدرالانام
ور زصوت خشن است اینک بوق حمام ای گذر کرده به بل هم اضل از کالانعام
گر از این یاوه سرائیت هنر منظور است
ادب و فلسفه از یاوه سرائی دور است

بشنو این حوقله ای اهرمن آزادی دور گردان سر خر از چمن آزادی
توو آنگاه وکیل وطن آزادی وای کافتاد اسیر انجمن آزادی
آه کز مثل توشه ای شر استبداد
بارور باز در ایران شجر استبداد

مردمانی که در این مرحله جان باخته اند چون سیند از ثقب این بجره بگداخته اند
 بوکالت نه تو نه مثل تو نشناخته اند قامت افراخته و تبغ بر افراخته اند

زود بر خیز از این مسند و اخلاص مکن

خون يك ملت جان باخته پامال مکن

وضع تو کبل تو را هموطنان میدانند نقش را نازده از پشت ورق میخوانند
 جان ندادند که نطق تو عوض بستانند یا بیستانت عداوت سر خر بنشانند

آن فداکاری و سر باختن و جانبازی

با خبر باش نتیجه ندهد این بازی ❀

باری امروز همه خلق غنی تادرویش از زبان و قلم خادم خود یعنی نیش
 از تو خواهند بیان سخنت بی کم و بیش زود توضیح بده نطق حکیمانه خویش

ور نه بی شك ز تو توضیح مکرر خواهند

ور مکرر ندهی دفعه دیگر خواهند ❀



(تسلیت اذربایجان)

هنگامیکه سپاه تزاری روس آزادگان تبریز را روز عاشورا بتحریر
خائنان بدار زد در اصفهان هيجان و انقلاب عظیمی تولید و مجلس ختم در مسجد
شاه از طرف تمام طبقات گذاشته شد این مسقط برای افزودن هيجان منظوم
و در میان جمعیت بسیار فراز منبر خوانده شد

☆ (مسقط) ☆

اشک شکر فی پیارای کنبد نیلوفری جامه اندر نیل کش ای آفتاب خاوری
بعد ازین بدوود زن ای زهره بر دامشگری ترك شادی گوی و باش اندوه و غم رامشتری

(چند ساکن ای زمین چون آسمان کن اضطراب)

مطرب اندوه می خواند نوای تازه کاندل ایران باز سر زد ماجرای تازه
دوخت ماتم بر تن کشور قبا ی تازه تازه شد درد وطن باید دوا ی تازه

(این دوا ترك سر و جانست با جهد و شتاب)

ایرماتم برق خرمن سوز جان می آورد بار محنت کاروان در کاروان می آورد
يك غم پیغام سوی اصفهان می آورد نامه خونین از آذربایجان می آورد

(نامه چون خرمن آتش دران دلها کباب)

نامه آتش صفت شادی گداز و عیش سوز نامه اندوه و محنت پرور و زحمت فروز
نامه بر دوست کرده چون شب تاریک روز نامه عنوانش این کر دشمنان کینه سوز

خطه معموره تبریز گشت از بن خراب

خویش بیگانه منش گر دید با بیگانه یار
چیره شد بر یار چون اغیار زشت نابکار
روز عاشورا یزید آسمها کرد دار
یازده آزاده را بردار زد منصور وار

کرد اندر جوی تبریز آب صافی خون ناب

گرچه مگویند روس این فتنه را آغاز کرد
وین در ماتم بروی اهل ایران باز کرد
یشت پرده انگلیس این نغمه بر ما ساز کرد
کشور اسلام را با سوگ و غم انباز کرد

ساخت فردوس برین را دوزخ ظلم و عذاب

روز عاشورا شد آزر بایکان چون کربلا
حمله ور بر خطه تبریز شد کرب و بلا
پیشوای شرع احمد رانه پنهان بر ملا
خون بخاک افشاند دشمن دوستان را از دصلا

کاندرین ملک است دشمن دوست را مالک رقاب

بنگر ای شهر صفاهان خطه تبریز را
خطه زر دشت پرور بوم آذر خیز را
تازه بین در مرز ایران فتنه چنگیز را
بین شکسته پر ز تازی زاده پرویز را

تا کله بر جاست سر بر گیر از بالین خواب

خیز و برکش از میان تیغ ستیز و انتقام
تا کران گیر از میان گرد دستیزانگیر خام
دیده بیدار را خواب خوش است اکنون حرام
چند نسل کاویان را خفته تیغ اندر نیام

تا بکی ضحاک دون در مرز جم مالک رقاب

خون مادر راه آزادی اگر ریزد بخاک
یا بفلطد بیکر ما بر سر خاک هلاک
خاطر ما نیست از جان باختن اندیشناک
ز اب خون بایست دامان شرافت شست پاک

و اینچنین بردست نایا کان بپا کی ریخت آب

مهد زردشت است مرزو بوم ازربایگان
زاذر کین سوختند این مهد را همسایگان
کوهر اکین مهد را بردند مفت و رایگان
رایگان نتوان دشمن داد گنج شایگان

بیش ازین نتوان تحمل کرد این رنج و عذاب

خون ما در راه آزادی اگر ریزد بخاک یا کریبان وار گردد بیکر از شمشیر چاک
عاشقا ترا نیست بیم از کشتن و ترس از هلاک هر که از جانباختن باشد بعزت بیمناک

جان بذات باخت خواهد در شنکج بید حساب

ای گروه یست نا کس طینت بیداد کیش چند از مشروطه بیگانه با استبداد خویش
خاطر آزادگان از جور تان تا کی پریش هرگز از این پس نخواهد دید کس مانند پیش

صد نفر را یکنفر در بسته برگردن طناب

گر به تیغ روس در تبریز ای اعدای دون از صد آزادی طلب برخاک افشانید خون
باش کز هر قطره خون سیلی دمدش کرف کون کاخ استبداد از این سیل گردد سر نگون

کشتی بیداد را بلعد نهنگ انقلاب

بیش ازین ایران زمین را طاقت بیداد نیست کنج زندان جایگاه ملت آزاد نیست
کشور جم منزل ضحاک استبداد نیست فر افریدون و کرز کاوه گر در یاد نیست

تازه شد تاریخ و آمد کاوه را نایب مناب

ثقة الاسلام در تبریز اگر منصور وار روز عاشورا انا الحق گفت بر بالای دار
کیفر خون یک آزادی طلب در روزگار هست خون صد هزاران مستبد نابکار

ای ستمگاران لدوا للموت و ابنوا للخراب

روز آذر بایجان شام الم انگیز شد سخت تر شام الم از روز رستا خیز شد
خاک از خون مسلمانان عبیر آمیز شد ز این قیامت کویا در خطه تبریز شد

جای آن دارد که از مغرب بر آید آفتاب

جای دارد چون قبا گر چاک پیراهن کنیم گوش گردون کر بخاک از ناله و شیون کنیم
بر سلیمان گریه از بیداد اهریمن کنیم هان لباس صبر را تا کی و بال تن کنیم

پاره کن ای پنجه غیبت لباس صبر و تاب

آنکه گردد برق خرمن سوز استبداد کو بیستون ظلم را تا بر کند فرهاد کو
تا کند نا اود قوم عاد باد عاد کو مستبد پرداختن را ملت آزاد کو

تا ز آزادی باستحقاق گردد کامیاب

چون وحید دستگردی دستیار دین شود برق خرمن سوز استبداد و ظلم و کین شود
پای تاسر از ترش رویی چو کسو چین شود چون خردمندان در اول روز آخر بین شود

پوید اندر راه عزت جوید از چاه اجتناب



☆ (تسلیت) ☆

☆ (آزادی خواهان) ☆

در دوره استبداد صغیر رکن رکن مشروطیت وشالوده ریز کاخ عدل و آزادی
(آیه الله الکبری حاجی میرزا حسین بن حاجی میرزا خلیل) را ناگهان فرمان در
رسید و شهرت مقرون بحقیقت یافت که بحکم روحانی نمایان مستبد مرکز و بدست
جنایت و خیانت مسموم وشهید شده است .

هنگامیکه درمسجد شاه اصفهان مجلس ختم و ترحیم برقرار و تمام طبقات براسم
سوگواری اشتغال داشتند این مسقط بنام (تسلیت) انشاد گردید .

☆ (تسلیت) ☆

چیت باعث تا مسلمانان دوچار ماتمند دستباران صفار و عیش پابند غنمد
سوگوار از ماتم جشید اولاد جند قلب ها مجروح ماتم زخم ها پیرمهند

گشته دارالعیش بر اسلامیان بیت الحزن

نیست دامانی کز اشک دیده رشک لاله نیست نیست چشمی کز سرشک لاله گون پرژاله نیست
نیست کاخی کاندران سوک و خروش و ناله نیست نیست رخساری که پیرامونش از خون هاله نیست

از بزرگ و کوچک و برناو پیر و مردو زن

نوک مقراض ستم شیرازه دین در گسست زین گسستن بازوی دین پشت آزادی شکست
تیر استبداد بر آماج آزادی نشست شد شهید راه حق دردست باطل حق پرست

گرچه جاوید است زنده مات من یحیی السنن

شد بدشت کربلا باز از جفای ری قتیل سبط رو حانی پیغمبر حسین بن خلیل
شرع یزدانرا قوام آیین تقوی را دلیل چون ابوذر در مقام صدق و تقوی بی بدیل

بیقرین در زهد مانند او یس ذوالقرن

شد بمغرب ز آسمان شرع تابان اختری منهدم از کعبه دین گشت رکن اکبری
خامش از باد اجل شد شمع دانش گستری چیره شد بدگوهری بر سر د والا گوهری

برد از دست سلیمانی نگینی اهرن

رهبر شرع مبین را شیخ گشت کرچه شاه مستبد کافر خود خواه گشت
مجتبی وارش بزهر قاتل جانگاہ گشت کشته گردد ناگهانی هر کس ناگاہ گشت

جمعه - کام دل نخواهد یافت در قتل حسن

ایضا از من بگو میر بهادر جنگ را حافظ جهل و بلاهت دشمن فرهنگ را
بزر شیخ . . . از پای دانش لنگ را آن زده بر شیشه ناموس ملت سنگ را

کای بد اندیشان دولت زشت خواهان وطن

عنقریب آید که دار کفر ملی پیاست بر فراز دار کفر خصم ملت کرده جاست
هر که بیکانه ز خویشاست و باغیر آشناست مورد طعن و ملامت مستحق ناسزااست

فالعنوهم و اقتلوههم یا صنادید الوطن

ای پناه دین حق ای آیه الله عظیم ای بنوا اسلام قائم وی ز توملت قویم
تقوا الاسلام ای بر کشتن فبطی کلیم حافظ سبطی نگهبان طریق مستقیم

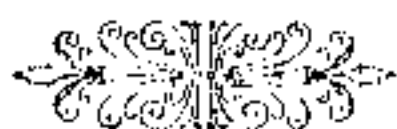
حامی احرار دین شرع نبی را مؤتمن

ای شما را آستان دارالامان مسلمین مأمن اهل صفا هان یاسبان مسلمین
در چنین ماتم که آتش زد بجان مسلمین تسلیم میگویی ایدون از زبان مسلمین

مر شما را کاندیرین سوگست دل یار حزن

رفت اگر از دست ما آن کوهر علوی مآب کوهر یاک شما بادا مصون از انقلاب
زنده باد اسلام و ایران و کتاب مستطاب نیست بادا کفر و استبداد باد ازین خراب

مستبد زشت باد ابسته در بند شجن



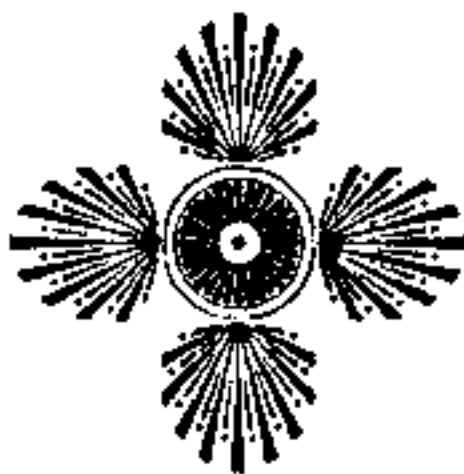
(مرثیت)

هنگامیکه محمد علی میرزا مجلس شورای ملی را بتوپ بست این مرثیت
بنام شهدای آزادی منظوم گردید .

✽ مرثیت ✽

باد ستم خزان کرد	کنزار کلمنداران
بر کند تیشه غیر	نخل امید یارات
چون گیل دریده دامن	چون لاله داغدارند
آزادگان کنزار	از هجر کلمنداران
ماندند نو نهالان	در باغ بی پرستار
خوابند باغبانان	مستند غم گماران
خون در عروق یاران	چون نافه گرنشد خشک
در حجله گاه اغیار	ناموس ملک چون رفت
گر بر نبسته غیرت	رخت از دیار یاران

دارای مملکت را درخاک و خون کشیدند
 جانوسیار طبعان همدست ماهیاران
 یوسف بدرهمی چند بفر و خفتند خر سند
 داد از شکم پرستان آه از طوقه خواران
 خون غم سیاوش در طشت میزند جوش
 کیخسروا یارای صفهای کامکاران
 ای گرز کاویانی وی پرچم گیانی
 برخیز تا فریدون آید ز کوهساران
 ضحاک را بگوید سرزیر سنک چون مار
 در آستین کشور تا چند حای ماران
 باش ایوحید خرسند روزی نمیرود چند
 کاین عرصه باز بینی میدان شهبازان
 از مسند سلیمان تا اهرمن شود دور
 آصف پیرو دهر درمهد روز کاران



☆ (سردار اسعد) ☆

* (حاجی علیقلی خان بختیاری) *

سرمایهٔ سعادت و افتخار ایل بختیاری حاجی علیقلیخان سردار اسعد بشمار است . اینمرد بزرگ در اخلاق و عادات و هوش و دانش طرف نسبت و شباهت با سایر رؤسای بختیاری نیست و نباید مقام او را از طایفه و فرزندان او قیاس گرفت . سردار اسعد باحدی ظلم و تعدی نکرده و چون ایلخان گری بختیاری با ستمگری توأمست هیچوقت ایلخان نشد همواره درچار محال مشغول مطالعهٔ کتب تاریخ و ادب و بیشتر در اروپا سیاحت مشغول بود .

سردار اسعد با شعر و ادب آشنا و ادب دوست و شاعر پرور بود و بحکم این طبیعت از ظلم و ستم بر کران بود چیزی که در این وجود کامل میتوان قنص شناخت این است که عاطفت پدری و شرکت خانوادگی حکیمه (**انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح**) را از خاطرش فراموش کرده و از این راه ناگزیر شرکت در مظالم خانوادگی تن در داد و همین مسئله عاقبت کاخ سعادت را که در بختیاری شالوده ریخته بود منهدم ساخت .

کلمهٔ مشروطیت و سخن آزادی و مساوات بنریست که او در بختیاری افشاند و کم و بیش ثمر داد و بهمین سبب در عصر استبداد کبیر نسبت کفر و لامذهبی باو میدادند .

هنگامیکه صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه اصفهانرا از لوٲ حکومت استبدادی محمد علیشاه یاک کردند و این خبر در اروپا منتشر گردید اول تلگراف تهنیتی که از اروپا باصفهان رسید از طرف او بود و اگر همراهی او پشتیبان نمیشد در برابر سایر خوانین مستبد بختیاری مانند امیر مخم و سردار جنگ و سردار ظفر که لوای همراهی استبداد محمد علیشاه را بدوش گرفته در تبریز و طهران بقتل و غارت

آزادی طلبان مشغول بودند مصمص السلطنه و ضرغام السلطنه مقاومت نکرده بترك اصفهان میگفتند.

پس از تسخیر اصفهان تلگرافهای تهدید آمیز و وعده و وعیدانگیر بسیار از طرف محمد علیشاه باصفهان مخبره شد و سردار ظفر و امیر مفخم داوطلب سیاه کشی باصفهان و جنگ با مصمص و ضرغام شدند و سردار محتش و سردار اشجع يك نیمه بختیاری را باخود همراه کرده و برای همراهی استبداد از بختیاری حرکت کردند و در اینموقع کار اصفهان بسیار سخت و دشوار بنظر می آمد ولی تلگرافهای سردار اسعد از اروپا طرفداران مشروطیت را تقویت و پیروان استبداد را تضعیف کرد و چون تلگراف تنها کافی نبود بغوریت از اروپا حرکت کرده از راه محرمه بختیاری باصفهان رهسپار گردید.

محمد علی میرزا چون میدانست که سبب آمدن مصمص السلطنه باصفهان معزول کردن اوست از ایلخانی گری مجدد او را ایلخانی کرد و بشرط آنکه اصفهانرا تخلیه کند عفو خود را شامل حال او ساخت اما تلگرافات سردار اسعد این دسیسه را از نتیجه عقیم گذاشت.

بخاطر دارم که هیئت وزرای محمد علی میرزا یگروز مصمص و ضرغام و علمای اصفهانرا بتلگرافخانه خواسته و حضوری بمنجا گره مشغول شده و حاضر شدند که اعلان عفو عمومی باصفهان بدهند مشروط بر آنکه مصمص و ضرغام ببختیاری مراجعت کرده و علمای اصفهان یعنی حاجی شیخ محمد تقی و حاجی شیخ نورالله هم از دولت اطاعت کنند و دولت پس از آن مشروطیت را اعلان کند.

سردار ظفر با سیاه استبداد و سردار جنگ و امیر مفخم هم در قم بتهدید مشغول بودند در تلگرافخانه اصفهان وقتی که آقایان مشغول مشورت برای جواب دادن مرکز بودند ناگهان سردار اسعد با دوسه سوار بختیاری از گرد راه در رسید در صورتیکه معهود چنان بود که سه چهار روز با سیاه بختیاری وارد اصفهان شود. پس از ورود بتلگرافخانه و خبر یافتن مرکزیان او را طرف مخبره حضوری

قرار داده و از راه نصیحت خواستار شدند که صمصام و ضرغام را از اصفهان خارج کنند . جواب داد اگر تمام ایل و افراد بختیاری برگردند من تنها بپهران آمده و تخت و تاج استبداد را سرنگون خواهم کرد .

سه روز بعد سپاه بختیاری از راه در رسید و بتدریج بطرف طهران حرکت کردند .

این ترکیب بند همان زمان ساخته شد و یک روز برای سردار اسعد با حضور مجد الاسلام کرمانی که آنوقت از طهران باصفهان فراری شده بود خوانده شد .

(ترکیب بند)

هوش و هنر

بر این چکامه هنر و هوش گوشدار
در گوش نو عروس معانیت گوشوار
زینت نکرده ماشطه فکر هوشیار
کافی است پر کهر کهر ناب شاهوار
حاجی علی قلیخان مرد بزرگوار
قانون عدل کنز هنر اصل افتخار
مینالد از معاندش خصم نابکار
حریت از مساعدش مانده پایدار
بهرز کیان ز محنت اغیار و کید یار
هر دزد کشته قافله سالار در دیار
سیار شد ستاره فش از چرخ کجمدار
از فر زور و بازوی این میر نامدار

گر آدم هنر وری و مرد هوشیار
شبوا چکامه که ز الفاظ دلفریب
در حجلگاه فکر چنین نو عروس بکر
بحری است بر صدف صدف آکنده از درر
شرح وطن پرستی سردار اسعد است
جان خرد حیات تمدن بقای ملک
میبالد از مساعدش در زمانه دوست
اسلام از مساعی وی گشته بهره مند
چون دید در خطر بدو چشم مال بین
هر قاطع طریق شده قائد فریق
در تاب شد سپند و ش از تاب بجره
فردا می بچشم من آید که ملک جم

آزاد گردد از ستم و نو عروس عدل
از مسند سلیمان بر خیزد اهرمن
کس مستبد نه بیند الا بچاه ویل
درباریان کافر ایران فروش را
از صدر تا بذیل و ز مرئوس تا رئیس
دربار ظلم را بکنند ریشه سیل عدل
سوی عدم شتابد نوری چو یلکنیک
از چهره پرده در فکند آفتاب وار
در ملک جم نماید ضحاک را فرار
کس ظلم کیش ننگرد الا بقعر نار
ازشش طرف احاطه کند قهر کردگار
بیند سزای کرده خود سخت درکنار
صدرش بدل بذیل و مشیرش شود مشار (۱)
عبرت شود امیر بهادر فراز دار



میرا وطن پرستا بازوی ملتا
حزم تو تا چو موسی بر ملک شد شبان
چشم امید ملت اسلام سوی نست
چون یکقدم به ملت نزدیک تر شدی
ز تو تر بچم بسوی ری ای عیسوی نفس
پاینده باد مرز کبان بوم کاویات
ای بر ستم شراره و بر عدل دستبار
فرعون ظلم ماند به نیل عدم دچار
از هند و فارس تا بخراسان و قندهار
دور از خطر شدند بفرسنگ صدهزار
تا وارهد وطن مکر از حال احتضار
فیروز باد لشکر بهروز بختیار

❖ بعد از سپاس ذات عظیم المثل وی ❖

❖ در مرز و بوم جم بشنو شرح حال وی ❖

- بند دوم -

از کشور فرانسه گردید با شتاب
دریا نورد گشت بهر بحر بیکران
کشتی فکن بدریا چون عکس آفتاب
بحری که هفت دریا در پیش او سراب

(۱) اشاره بمشیر السلطنه است که در آنوقت رئیس الوزراء و صدراعظم بود .

در ساحل محمره از بحر شد برون
پیرامش بزرگان گشتند انجمن
کامروز کشتی شرف و عزت وطن
نزدیک آن شده است که بیرون رود دست
هنگام آن رسیده که همسایگان شوند
ز این پس بجای نماند ناموس و فرو جا
امروز روز همت و هنگام کوشش است
هان سنگرید حال وطن را بچشم هوش
تبریزیان که برچم فرو شکوهشان
آخر نه این جماعت با ما برادرند
ما مست جام شادی و آنان غریق خون
باید بجان و دل گفت امروز ترك سر
توقیف کرد گمرك و کشتی هر آنچه بود
کایدون حقوق ملت مشروطه خواه را
ورنه من از محمره آیم بملك ری
نه مستبد بجای گذارم نه ظلم کیش

آنان که از میان صدف لؤلؤ خوشاب
آتش زبان چو شمع سخن گفت در صواب
گشته دوجار موج بدریای انقلاب
مارا زمام رشته هستی ز پیچ و تاب
ضحاک وش بکشور جم مالك الرقاب
کافر کجا گذارد اسلام یا کتاب
مردا چه سود جنبش و اندوه و التهاب
تا خون دل فشانید از دیده جای آب
سایه فکن شد است بگردون بر آفتاب
این نیست راه و رسم اخوت بهیچ باب
آنان بچنگ و پهنه درو مایمهد خواب
در پهنه نبرد گسرائید با شتاب
با سم برق کرد بدوات چنین خطاب
بایست رد نمودن بی گفت و بی جواب
ما لشکری فزون تر از حیطة حساب
معموره ستم بعدالت کنم خراب

✽ این بود در محمره اجمال حال او ✽

✽ تازی چگونه شرح دهد برخصال او ✽

پس منزل از محمره در بختیار کرد
ایل جلیل محترم بختیار را
بازوی دوستان شد و پشت دلاوران
هم ظلم گسترانرا یکباره نا امید
باد بهار بود مکر فیض مقدمش

وان ایل را بملت چون بخت یار کرد
انبار عزت و شرف و افتخار کرد
با دشمنان معامله ذوالفقار کرد
هم عدل پرورانرا امیدوار کرد
کافاق را چو خلد برین لاله زار کرد

هم برجم شرف بفلک استوار کرد
از بهر دفع دشمن دون اختیار کرد
مهد سیاه کاری خنجر گذار کرد
برق درفش چشمه خورشید تار کرد
کوکب بفرق لشکر ملی تار کرد
اعل سمند گوش زمین گوشوار کرد
فریاد نای جسم مخالف نزار کرد
کاری که از قدم شریفش غبار کرد
روز سیاه کاران چون شام تار کرد
روشن دوچشم مردم شهر و دیار کرد
سرسبز باغ عدل چو باد بهار کرد
آنکه که شادی آمد و انده فرار کرد

هم رایت ستم بر زمین ساخت سرنگون
پس لشکری ز وصف فروز از شمار بیش
جنبش گرفت و یکسر هامون و کوه و در
اعل سمند قله کوه گران بسفت
اطلس شد آسمان مکوکب که هر چه داشت
تاب کمند کردن گردون بطوق بست
آواز کوس جان مؤلف سمین نمود
هرگز بدیده سنک صفاهان نمیکند
قانون قویم و کاخ عدالت مشید ساخت
یوسف صفت بمصر صفاهان رسید باز
یعقوب را قریر دو چشم ضریر ساخت
بر اصفهان زمانه بسی خواند تهنیت

✽ و این جامه را به تهنیت از گفته وحید ✽

✽ خواند آسمان بیانگ بلند و زمین شنید ✽

بازت توان بکالبد ناتوان رسید
روشن دوچشم مردم کنعانیان رسید
تا بر سریر مقدم نوشیروان رسید
بر شوره زار ظلم دم مهرگان رسید
با اسم اعظم آصف ایرانیان رسید
بر چرخ از زمین عم کاویان رسید
کاوه بدست گاو سر از اصفهان رسید
سوزان شهاب ثاقب از آسمان رسید
ز افراسیاب رستم زالمستان رسید

بشری الک اصفاهان روح روان رسید
زیبا خصال یوسفی از مصر تا کند
گسترده شد ساط عدالت بملک جم
ستان عدل سبز شد از فر فرودین
تا دیورا ز ملک سلیمان برون کند
از کوهسار فر فریدون بشهر تافت
ضحاک را بکوبد تا مار وار سر
اندر زمین ملک جم از بهر رجم دیو
بر انتقام خون سیاوش معدلت ✽

عصر جفا و بخت بد و کهنگی گذشت
دوران عدل تازه و بخت جوان رسید
شیرین کند بکام وطن تا مذاق جان
تنگ شکر ز جانب هندوستان رسید

❁ * ❁

ای مردم ستم کش طهران که در شکنج
ماندید اسیر بس بلب خسته جان رسید
مژده که نوح وقت طوفان حادثات
با کشتی سلامت و امن و امان رسید
حاجی علیقلیخان سردار بختیار
دفع کردند دشمن از دوستان رسید
دور از گزند کرک درنده است گوسفند
تا برگه چوموسی عمران شبان رسید

❁ پاینده باد گوهر یکتا بکشورش ❁

❁ خالی مباد نه صدف از پاك گوهرش ❁

این ترکیب بند تقریباً سه برابر مقدار است که نگارش یافته ولی بقیه بدست
نیامد هرگاه بدست آید در خاتمه جلد دوم ره آورد که ضمیمه سال دهم خواهد
بود درج میشود.

